

۱۱۴

مناظرهٔ جبهه بریه

منافذ جہود  
سودیس سالہ ساج محمد عسکری  
۱۲۲  
۱۲۲





### بسم الله الرحمن الرحيم

شاه محمدی که زبان باین محکم است کائنات علی تنگ بود و نور  
شایسته ذات قدس در دست که قدرت کاد و حکمت باله آ  
کائنات را محبت الهیات در مراتب صفات جود که در در  
شرف و کرم و لطف که نبی آدم را بر دوشش بی نوح انبیا  
و ضمیر تنبیر او را بر دوشش نور که دانید و غفلت معرفت که بر لای  
آیه که بید و غفلت لحن و الاسس الایسوس موجب آفرین اهل بیت  
در دوی بنشیند و مار که میوه که در نیمه سده نوبت را می خنم اینها و

و باعث اینجاست که نتایج علاج آنها از سنگ الا حرم اللعاب  
در جبین سیر ابلت طاهر آن حضرت که دین و دین  
سکک بن اندر دم بکیر کشید. بدان که این اصل  
لا اله الا الله محمد رسول الله  
الحقانی در سده صی الف در بعضی از بلاد هندوستان  
از ان الصفا و طلال الوفا که کرامت و افضال ابلت رسول  
عبد الله مسلم را بیان جان سوار داشت رسید و سبب  
روزی از روزهای سده مذکور سال منفرد طای هر وی  
معمور که غریب بعضی از احوال انیان حضور ایشان  
در میان آمد چون که رساله مذکور غیب عربی بود این خبر را به  
نظم ترجمه آن سر کرد اند و حکم ای سر سده در با وجود وقت



بر آن شخصی اهدام دیده بپوشان چنانست و جهاد هر دو در  
و بی ذکر هر قصید با شیخ روحی الهی توبه شد و شکر و جوی طوبه  
مطلب رسید و مدینه رفت آقاقت از اراخت در انجا  
حضرت سید محسن را احوال خدام بر لانا و قوف حال می  
شیخ عرض کرد که حال پیش آن است حضرت شیخ فرمودند  
این بر من است با که در آن یکت سید السید روحی غم فوایم  
در سید این توبه شد و ثابت فرزند آن شد و هر دو در  
خدام بر لوی را دعوت نمود و سید دل آوردند و سید از طلبه کرام  
و عادات عظام را در آن مجلس هم ضیافت حاضر و حضرت بر لوی  
حضرت شیخ آقاقت دادند و در مجلس شیخ با شیخ شریع خان  
تفصیل مذکور شد و چون سید حسن فرمود

حضرت مولیٰ ارشیخ سوال کرده اند که پیش از این چه صحبت در مورد  
 از که امام بلا هست و از شما سب که امام را اختیار کرده است  
 شیخ فرمود که با مولانا هم میفرمود است و مولانا صحبت که با  
 و فرمود است و از سب از اصول پسیدی از فرمود است  
 که هم از اصول هم از فرمود شیخ فرمود و با مولانا سب از  
 آن است که بر این وجه خلیفه فطرت است شده و هیچ احدی را از  
 در باب فطرت نیست و آن نمی نیست و از فرمود شیخ  
 سب از این است و مولانا هم مولیٰ گفتند که چنان معلوم شد که امام  
 سب از شیخ فرمودند که بی مولانا اگر در سب خدایت  
 نیست که باین فرمودند که برون آمدند که دعا جواب طلب که  
 که رضای صحبت قول نه و دعا و قول این خلاصت ظاهر و سب که در

[illegible]



مرا برین معنی دلیل بسیار است و محبت بنی شامی از مودت که منتهی  
 یک دلیل تمام از شای خدایم بیشتر بر بر روی کند که بر این  
 بعد از رسول الله اجماع است و ترانبر در آن اجماع محبت  
 خلائی نسبت بر مکتبه علی بن ابی طالب باطل است و این شایخ فرمود  
 که مراد شما از اجماع محبت اگر مراد اجماعی است که اکثریت قریب  
 شده باشد یا جمیع ائمه و غیر جمعی کثیر است ای کفر قایل اندیش این اجماع  
 بر محبت است و این شایخ زیرا که بعضی از ائمه است که اکثریت بر محبت  
 قریب از آن و قریب بر عبادی شکور و کثرت و اکثر اوقات مردم  
 نمی در کلام خدا که در کلام ملک علام دارد است کم نیست عید محبت  
 کثیر و چون اندیش و انسج الصابین و اگر مراد از اجماع آن است که اکثر  
 رحمت بر مصلی است و بعد از آنکه و علم از در قایل علی و بعد از آن حضرت

اجماع کرده باشد بر اینست که بر کتب و راجع اهل آن دو طریق است  
یکی از آن طریق اینست که در کتب فقهیه است و یکی از آن  
رواقی است که در کتب است که اجماعی که در وی معلوم و اهل کتب  
دراکه جریست که از غیر معلوم خط صادر شود پس جری باشد که از غیر کتب  
که در معلوم باشد خط صادر گردد پس این اجماعی است که در اجماع  
و بر کتب معلوم داخل بود و یکی که محض است اما که در کتب فقهیه است  
که اجماع عبارت از اتفاق اهل معتد است که در کتب فقهیه است  
بر امری از امور دینی است که در کتب فقهیه است که در کتب فقهیه  
در آن وقت خلاصه است و در آن وقت خلاصه است و در آن وقت خلاصه  
مثل علی بن ابی طالب و حسین علیه السلام و قتل علی بن ابی طالب  
امور و امور فقهیه است که در کتب فقهیه است که در کتب فقهیه

و بنابر خبر از این سخن معلوم بود که در این وقت که حضرت ائمه  
 معصومین از مردم خواست راغب و انست و متعین و در هر حال  
 خلافت می نمودند و در حضور زاب و کرد و عمر و ابو عبیده که خواست  
 بان انجامید که انصار کنند از برای خود امیری اختیار می کنیم و هرگز  
 امیری اختیار نکنند بعد از آن بزرگ گفت که من از رسول صلی الله علیه و آله  
 شنیدم که فرموده است این سخن پس انصداکت شده و پیش  
 که من فرمودم بود و بزرگ انصار می خوانند که بعد از آن که من فرمودم  
 است که صد و غالب شری با است و این را می شنود و هرگز  
 می خورد از الامرا و بزرگ گفت با قوم این و بزرگ می خواند و بعد از آن  
 بعد از این خبر خواند هر یک از این که می خواند است که بعد از آن  
 انصار و عبیده که انصار را می شنود و بزرگ که در دست و در دست

زیرا که در میان اهل کلام با رخصه رسول خدا می است در این باب  
برین قرار که در وقت او بر راکب نشسته و گفتند السلام علیک  
و علی آتیه پس برین گفت که من غایت تمام در بیت او گشت  
و نیز که او است او بر گرفت و با وی بیت کرد پس بی اختیار  
از روی اختیار و بی از روی اگر او واجب است که در خانه که عباد  
از بیت استماع کرد و در آن استماع ثابت بود تا بعد از بیست و یک  
بعد از آن بیت تمام شد زیرا که جمیع اهل علم و ادب در آن اتفاق  
پس استانی که در جمیع مراتب فرقی شده بعد از آن مولی گشتند  
آنچه خود در ستم بعد از آن یکی بعد از آن از صفا و غیر هم که خبر خود در حق  
می شد و نیز او بر است می کردند و اجماع اتفاق جمیع اهل علم و ادب  
ست و است بر اجماع می شد و خبر خود و است که جمیع اهل علم

از روی اختیار بر ابری از امور آفاق غنیمت نورانی کم وندی آید  
و در بیت او بگوید اگر صبح که برانند روی اگر او اجابت کند که در آن  
چنان که بر اهدیر که از علی ای بنی ستمت و جهالت که شمع بیج  
در باب نصیحت عمر آورده که او بهشت ام خلافت او کردند و در آن  
سی بیخ خود چنان که شمشیر بر رانگشت که سینه نمود و اسود و احم  
نانت و بچشم مر و بست از غارت غالب که چون غنیمتی است علیه و الله و الله  
رحمت فرمود و در آن غنیمتی بسیار و المی بنهار رد داده بود و خدا و الله  
داده بودم در آن تا بخاتم رسید که بیرون روم و بیستم که غنیمتی در آن  
چون سیردن آدم و درم که عمر و او کرد و او سید می آید و غنیمتی که در آن  
عمر و او و عمر شمشیری بر بند داشت و دارد و هر گاه ای غنیمت او هر آدم  
بست او بگوید می آید و بسبب غنیمت می بن ای طالب و درم که در آن

حضرت پیر حسن انصاری علیه السلام را میفرمود که صورت حال حضرت نعمت الله را  
بگو چشم او را که بر این بزرگوار نهاده اند حسب الفتن و شبهه که  
نموده اند و هم که شیعیان نمی بخشد یعنی آن آباء و اجداد و مردی که کبر از سر  
نموده اند که این آوردیم و این را از ایشانند پس صبر کن تا این  
از خلاف از دست نماند و دیگر چوین صبر عاده از دست او بر آید  
عمر کنست بخت بد را که خداوند ادا نکند و فی نفسی حدیثی در این  
گفت گفت اگر موی از سر من ببرد کم شود و ترا از سر من ببرد  
و عمر را را که که مرا از سر من ببرد و دیگر صبی از اصحاب که  
قول ایشان زنی هم است و در عدالت و صدق هم کلام است و این  
دارند و دوست که چون او بر وجه اول خلاف بفرماید خطبه خواهد خواند  
از خدا مجلسی می خوانند شش گس ایشان از صاحب بود و در اول آن

[illegible]

و خبر و درین کتاب علی اصحاب علی اگر یک کس از شما مردی را که  
در آن مجلس که در میان ایشان شرب و ملامت کرده اند و من پس از آن کار می گفتند که اگر  
بعد از این که من که پیغمبر اصل اند و آیه خود که در روزی باید که برادر من  
همین صحنه را می بیند که طایفه از کسان غم باشند بر من غمی خواهد  
کرد و خواست که بر طایفه آن که در آن شام علی بر او طالب برخواست و در آن  
در جمعه و او را بر زمین زد و گفت: طایفه ما بیشتر از دیگران  
تو غیب می بینی بعد از آنکه که اگر کتاب خدا و عهد رسول او را نماند  
این صفت انصاف را از روزگار این صحنه بر آورد و می پسندد  
و بسیاران خود کرده و خود که تمیز نمی دهد که با او افتد بالا کرده و گفت  
عهد رسول الله خدا شود پس یولانا اجماعی که بر طایفه می نمود  
از در صحنه محبت من بعد از آن مولوی می گفت: پیش از این در این



از غریب است بر محبت می نمودن و شایسته و کما حق الله و راد است  
مذکور شد مثل راد است این را با محبت پس با بطلان و بطلان  
و دلیل قاطع و محقق است با محبت می کنند که محبت قاطع آنکه حضرت  
در مرض موت که این بر او است کند و مردم با او افتد اگر که که می شود  
مقدم به شرح بر این صاحب زیرا که اندم در غایت خدمت خواهر بود و در غایت  
پیش رو بود و در این محبت است در غایت خدمت زیرا که مثل این چیزی از روی  
صاحبه شده بعدی پس که ایشان می بقصد می صاعده از محبت می ستان  
بعضی اندک بگوید و از ایشان را احتیاج کشید که شیر و در کتاب  
و نه صفتی بود زیرا که هیچ عاقلی کاری اگر با نانی نماند کرد و بشود از این  
فقد و دیگران که بر می بینیم است در غایت راد است عام می کنند  
مضمون در غایت شاکه در این است تا ز غایت نرسد و در این

و جمع است عند الملك فرعون و دیگران که در مریب شامیه که در  
آن تسمی می نمودند و او را حلیت می گویند و حجت بشهر مری که در  
محتاج مدالت نیست و مری که محتاج است مدالت پس این حجت نیز  
بطلان شهر مری که از عقل او بی بهره باشد و این حجت بر دو چیز است  
تقدیم او بر دیگران و بر سایر وجهی که نه حجت خود مانده اند و دیگران  
که غیر واضح و محض فطرت و خلط است زیرا که نزد عقلی یا مریه می رسد  
و وقت نازد آمد بلال آن پیغمبر صلی الله علیه و آله را عرض نمود که  
آن حضرت شغل برد و عایشه گفت یا بلال که با تو که با مردمان نازد  
بلال نه پشت که عایشه این سخن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می کند و این  
و زبان آن حضرت بیاورد که امر کرد که با جماعت نازد که بر من  
و ندیم هستم که اوست غفلان می آید از کسر کوشش آن سرور صلی الله

رسید پسند که نیست با جهت خرد که گویند که ابوکر  
 آن حضرت با وجود آن حالت فرمودند که ای پیغمبر که در این  
 در اسلام من عظیم من کجاست مبارک خود بروش علی بن ابی طالب  
 نهادند و دست دیگر بر دوشش قفل این عیسی بمسجد آمد و ابوکر  
 و یار و هم نماند که و لا تزد علی اهل سنت که شهادت که ابوکر  
 و نه است که نماند غیر از بر اهل بیت زیرا که اگر نبی صلی الله علیه و آله  
 ابوکر را با همست غلابی ممر ساخته بودی با وجود ضعف و استیلا  
 بر وجود کشتن آن حضرت بمسجد در بیاضی ابوکر را از آن  
 و مثل این تاقض استناد این حضرت کردن که حق خود را در میان  
 خود و بنظر حق الهی خطا صریح است و حال آنکه علی بن ابی طالب  
 خود ذکر کرده اند که ابوکر مسنون را نام کرده بود که پیغمبر در میان

آنچه کرده خود را در آن سرافراز کرده و بر فتنه بری که تسلیم داریم که چنانچه  
 روزی به دست فتنه مورمانه بود و هیچ شبیهی نداشت که او را  
 عزل کرد و چنان که مذکور شد چنانچه فیصله امر علیه السلام سبب آنکه او را از عمار  
 فرمود که تا بر مردان ظاهر شود که او فایست آن امر ندارد پس آن که  
 حضرت رسول قایل است نه زنده است و او را از آن منع کرده  
 چون قایل است عام باشد و کی صلابت آن داشته باشد که با وجود  
 و غیر مسلم این باشد و هم از فیصله عزل او در مورد و رایت که عزل  
 چنانچه فیصله امر علیه السلام با و کرد و او که بر و رکن رخواست و خوف نمود  
 رسیده بود که او را از آن منصب عزل کرد و امر فرمود که علی بن ابی طالب  
 برود و دوسره را از او گرفته بر کمان بخاند و اینها بر او بیست و شش  
 فایست او را امر است هر که او را در نصرت نه سینه از او ع

بطلان با برهان و کتب با سلا، اگر در حق جامع را به این دروغ و خوار کردن  
 چرا بر اینست علی برای طالب علیه الصلوة والسلام فصل است  
 دلیل آن که چون پیش از آمدن علیه السلام برای بطلان فرمودند علی برای طالب  
 در مدینه خلافت نصب کردند و بعد از آن اتفاق است آن حضرت  
 عزل کردند و خلافت آن حضرت در مدینه که در جریست و عدم عزل  
 آن حضرت بعد از آن دلیل است ظاهر بر اینست آن حضرت بعد از شمر  
 فصل است سبب چیست که از انشال این شال نظری پوشیده در حرم  
 می کشید پس چون محال در مجلس انجاء رسیدیم حاضر کردند و تمام  
 خوار و شکر شدند بعد از آنکه زنی شیخ فرمودند که بفرموده اگر حضرت  
 باند سواد دارم مولوی کشیدین فرمود حضرت شیخ فرمودند که چه می کردید  
 سبب گرفتار داشت و لم بودم ام نه نه است حین حیات آماج می شد

مردی کند که در این کتاب است شیخ فرمودند که در این کتاب است  
نکبت هر کس کند مراد از این در این صفت قرآن است نه این  
شیخ فرمودند که تا برین قول لازم می آید است قرآن بر هر کس  
و حال آن که یکس از علی حالت در حالت برین فرمودند که فرمود  
که مراد از کتاب و سوره که در این است نه این است که بر هر کس  
میشود جمع است بعد از این شیخ فرمودند که این کتاب بر هر کس  
وال است بر آن که بر این نماند و این باشد که هر کس که  
بر این کتاب و سوره مخصوصانی و در این است پس این  
بیتای صفت باشد بر مجموع عدد و خط و کتب و شیخ را نصیب  
بعد از آن مردی کند که در این کتاب و سوره است شیخ فرمودند  
که هر کس که بر این کتاب و سوره است شیخ را نصیب

این است که امام بن محمد اسد بن علی کمال السلام بر وجود حق  
 خواهد بود و انقضای علم و نور ظهور علم را سر بر آید و سخت و  
 بر هر چه دلائل و بر این نیز است بخلاف اعتقاد که از علم السلام  
 پس چگونه در این امر بنده و دشمنان است بشهر مولوی گفت که بنشین ای  
 از حق و ای که استنبه نباشی و اعتقاد علوم از دست توانی خواه موجود باشد  
 و خواه نباشد و ضروری دوی خواهد بود و شیخ فرمود که یا مولانا  
 صریح است بر دین و استغاده از امام زمان می کند و بر دین  
 و دین و استغاده از او که معرفت او واجب است و معرفت از حق  
 نه غایت را پس دشمنان دین بشیم مدین امر بعد از آن مولوی گفت که سر  
 امام به تحصیل معرفت منوالم و شنبه ام که در این شخصی دوی ایست کند  
 و داده و ارم که او را که صفت او کم و بیش است دوی او بر حق شرف

چون که مردم را در این باب معلوم که نماز را اعلای مقام برتر است  
زیرا که آنچه نماند که بر او واجب نیست بعد از آنکه در این باب است  
و جهت زیرا که ایشان را نیستند و در او هم در هیچ موقتی از او  
در وجود او هم را در هیچ زمانی از او نیست واجب نمی باشد در این حکام  
مولوی از جواب عذر شده و اهل مجلس از اکل جامه فارغ شدند و مولوی  
وقت قیمت داشتند ایشان بیرون رفت

چنان که حضرت مسیح موعود با حضرات بقدر ریاست حضرت امام  
علیه السلام بیرون شدند و بعد از فراغ ریاست بقدر ریاست علی مرتضی  
سلطان مریخ در آن وقت مولوی سید محمد علی مجلس حضور و در آن  
زمانی مولوی از حضرت شیخ سوال کرد که یک شیخ چه می گوید در دین  
و باطنی نام می شود یا نه حضرت شیخ در جواب فرمود که آنچه از اهل



مسئله ای است که می رسد به اینست که کسی که در حق خود چیزی را کرده و در حق دیگران چیزی را کرده  
و از آنجا که هیچ مانع آن حاصل نشده از آنرا موقوفی کند که باین دلیل  
لازم می آید که او را مدعی در خواست بر بیاورد و مدعی را احضار نماید  
و ضرر او به کس از اهل اسلام مثل ارباب نیست الا شخصی که به نسبت  
مدعی خواست بر مدعی مدعی خواست مدعی شمس در جواب فرمود که در حق  
او شرعاً و دیناً مانع نیست اما نه دیناً و حرمت محرمات بر او است  
و باقی احکام او به حسب شرع است و مدعی می گویند که این خطبه بحکم  
زیرا که یکبار او را اوله می دهند و احکام و دین بر او جاری می سازند و یکبار  
او را اجنبی می گویند و بر او بطریق اجنبی حکم می کنند شمس فرمود که این  
سنا عانی نمی باشد و در تقیض مدعی نیست و ما حکم او را در بر و جاری نمی سازیم  
و نسبت است و حکم است او می گویند نسبت شرع بر مدعی فرموده است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

این حضرت باشد و مندا بشارت خلافت نرسد در علم خود دارد  
 بر مندل خدا طلبه سلام کرده و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق خود  
 خاطر خفیه می رسد اذ الله و الله و حق تعالی خدا را ندانند منی فایده ای  
 بر که او را آزار کند چنان است که مرا آزار کند و هر که مرا آزار کند چنان است  
 آزار کند و منع است از حضرت خود و چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود  
 وضع کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود غیبت از سبب لا بد است  
 منی که پیغمبر فرموده که اگر پیغمبر نمی آید بر است می برده و بعد از آن  
 نبی است و این صفت وضع است و آیه سید و ابراهیم که وضع کرد  
 و حال آنکه خدای تعالی و کلام مجید در چند موضع ذکر نبی است و پیغمبر کرده است که  
 مثل و مدت سلیمان و اذ و نبی میراث گفت بعد از داود و ذکر بقی  
 علیه السلام گفت که قبل از من یک و یا برتری و برتری من است

همچو ای که از زمین مطلقه می چینی که در است می نشیند و از برای آنکه  
در هیچ شکست که در این آیه بر این جهت است نه نبوت زیرا که  
می گوید که واجب بر شماست پس اگر برای نبوت می بود هیچ  
بصورتی که دانید این بود چنان که ظاهر است و دیگر خداوند تعالی در مکه  
فی اولادکم الذکر مثل خدا لایس می امر کرده خدا بجا در اولاد شما آن که ذکر را  
در مثل نبوت برسد از برای آنکه این امر است مثل اولاد شما  
برست بر مکه که در است او بر مکه در و این علم صریح خود را  
ببر مکه علیه السلام در مکه است در مکه که این آیه نازل شد که در است  
ذوالقرن خداوند را تعالی علیه السلام بخشید و آن برست در است  
آن حضرت در آن تصرف داشت بعد از وفات آن حضرت و این است  
مقتضی حدیث بر مکه است علیه السلام گفت و این است

کوه عقیقه برین ایامی که در کوه خراسان است و فایده بسیار  
 می باشد و در این کوه است ابو بکر ص و در این کوه است علی  
 حسین از دستان بزرگ آورد و در کوه خراسان است از روی  
 بعضی که با اهل بیت داشت رد کرد و این کوه در شیبه دشتی است  
 بر کوه کس از این کوه است و لهذا آن کوه را بکر و غضب  
 آن که از دشتی است فرود می بینیم و کرده بود که با ایشان  
 حال آن که بنویسند علیه السلام در خطاب فرموده یا فاطمه  
 این کوه را رضی الله عنک یعنی ای فاطمه خدا این کوه را که می کرد و این کوه  
 نشد و خوشند می کرد و خوشند و بدین تو با ما نشان این  
 از و بسیار صادر شده که زرافانت شنید و این کوه را  
 نسبت این کوه شخصی در آورده و در این کوه است که در این کوه

در روزگار خود را سید بس می بین انصاف نظر کن و در غایت  
خیر و احسان و انصاف از اهل عالم سبقت بگیر و گفت  
چون باقی منصفی از اهل عالم سبقت بگیر و در غایت  
خیر و احسان و انصاف از اهل عالم سبقت بگیر و گفت  
که خدا و رسول خدا اعلان کرده بود که اگر از این عهد منقضیست که در این  
پیش از این امر علیه السلام شایع بود و بعضی در زمان خلافت ابو بکر و بعضی  
خلافت خودش بر رد او شهادت میدادند از این خلافت حکم خدا و رسول خدا  
منع کرد و بعضی از برای سبقت ابو بکر انشای بر من جمع کرد که در خانه فاطمه علیها السلام  
بود و از کیفیت ایامی اگر از غایب میمانی و با ابو بکر است ایامی  
که جان عمر در قبضه تصرف قدرت دست که انشای در خانه زخم خورده  
با اهل خانه بعد از انام و بر شکم مبارک حضرت سید الشهدا زخم خورده  
شکم مبارک افتاد و آن سبقت را تا زمانه چنان زد که وقتی که از دنیا

رحمت فرمود سپهر اتران بنی بود و در میان قباچه از سبک و  
 کوهی گشتند که این را که ذکر کرد در بطریق است بهجت می  
 شیخ فرمود در مرتبه فک که در این بیست و سه است اما  
 قصد موقوفه خانه طریقی ثانی از شهری ماضی که را در این مرتبه  
 نقل است اما بنده ثالث از آثار غیر دانی شنیده او بنی  
 شهر در کتب مطهر از آن جمله زود این بود و بنی جان حضرت  
 رحمت فرمود و موقوفه حضرت و اخراج ابا ذر غفاری از مرتبه آوردن  
 و تعلیم کردن و از آن مردان حکم را می که هم خوان بود و بنی علی علیه  
 او را آورد و ساخته بود و اخراج نموده فرمود که لا تجزونی حیاتی  
 بنی تو یک پیش نه در حال حیات نه در حال است و چون خوان  
 بر بنده آورد و او را بر نعم و موالفده انعام نمود و بدو گفت که ترا از من

درین روز غزوه بدر بود و پیغمبر و اهل بیت در کربلا کشتن شدند  
بعد از دنیا در آخرت چون شد و در آن روزی که جود فغان غریب  
و غمناک است و خبری که از آن خبر شد زاده الی بلا و در آن روز با مولانا را در  
بغداد ضیافت ادب و ادب و کافیه است که سنان بر قتل او اجماع کردند و بعد از آن  
در دین بسیار شرف و عظمت امر خدا و در سال می نمود و او را در خانه بود  
در یک از صبح باغ نشسته و حال آن که علی علیه السلام در محراب  
پس اگر قتل او واجب نبود بر علی علیه السلام نسخ آن قصه واجب بود  
در هر که واجب القتل شد غیر قصاص سنان باشد پس است که هر که در کربلا  
در آن حکام سرودی کنند که شاید علی علیه السلام ترک دفع قتل ضایع نباشد  
نموده باشند و بدل نکردن او بوده باشد و شیخ فرموده که این امر است  
غیر از آن وقت اگر شخصی را در غیر محراب علی علیه السلام در دروازه



قدرت بر دفع این دشمنه در این راه بسیار قوت  
 و این حضرت امیر کبیر در حق او نمی گوید و می گویم نه که کسی که در حق  
 دیگران که علی علیه السلام بعد از خلیفه بعد از آن حضرت واجب العمل نبود  
 آن حضرت قاتل او را یار است مرادی پس می گوید که این شیخ الهی  
 که در حق بزرگوار خدای تعالی بود و این در این حق تعالی که این شیخ فرموده  
 هیچ منافست در این راه اندیش برادران است که از ایشان نمی گویند که  
 با حضرت حال ایشان بر می رسد که در اگر چه پس از وصایت نباشد  
 از ذکر کردیم اگر از او به بصیرت نیست که این است بلکه بر این  
 در حق است که در حق او باشد یکی از این که گفته اند از ایشان دانسته  
 احوال و اوضاع ایشان بر او خواهد نمود و چون اراده است  
 به حق تعالی می گویند که این را در حق می دانست این را می دانست

آن است که در کتب معتبره حضرت بوده و همان حضرت  
 فرموده بود که هر کس را از حضرت افعال و آثار بر آن حضرت  
 مروری فرموده که در کتب معتبره است آن حضرت از او صاف است  
 عیبه و افعال پسندیده که بدین حدیث است پس شیخ فرمود که  
 چه گوی در کتاب آن حضرت از علامه در باب عیب حق او و عیب  
 بر آن حضرت آیا این کتاب موجب بطلان خلافت ایشان می شود یا نه  
 مروری گفته که این کتاب که امام است شیخ فرمود که از این خطبه تحقیق است  
 که تو از اراکان حضرت مذکور است و در نسخ البلاغه مسلم و مشتمل است  
 و نفی می نماید از این کتاب مروری گفته که آن خطبه را باین فرموده  
 و در نسخ البلاغه مسلم است که از قول امام سیدنا رضی الله عنهما  
 سید رضی الله عنهما آمده است بر او است این حدیث که کتب معتبره

در سجد جامع که در دو نیم، کف و انقباض و در سجد جامع  
و کف است بخدا سوگند که بر این فی و ضم اربع پوشیده و غلاف را بر این  
نصرت خود و حال آن که می دانست که این سجد جامع و سجد جامع  
الی غیر این خود و مولی کند پیش از آنکه معلوم کنیم که این خطه از این حضرت  
و این سجد جامع خود و در سجد جامع الی الله و در که از علی است بر این سجد جامع  
نوشته و در این شرح صریح این خطه را منسوب این حضرت کرده و در این  
شرح آورده که بعضی گفته اند این خطه کلام سجد رضى الله عنه و حال آن که  
این صاحب حدیث غیر علی علیه السلام موجود نبوده و دیگر آورده که شایع است  
در غیر این که نقل کرده اند پیش از آن که سجد رضى الله عنه موجود بوده  
و ذکر کرده اند پس مولی اندر دست الکاف و نزد حضرت این نقل متصرف شده  
نکلی در این کتاب است که آن حضرت از این بر این سجد ترک اولی بوده است

حضرت علی علیه السلام در خلافت از ایشان حق بوده نه آنکه امر خلافت  
 مخصوص آن حضرت بوده باشد پس شیخ خود و زمره من پس فرمودند و چون  
 ابن ابی الحدید در مجمع بحار ذکر کرده اند که خلافت از جانب  
 ایشان با حضرت رسیده بود و بر ایشان مخصوص داشت می باشد غیر  
 دیگر آنکه از ایشان ترک ادلی کرده باشند از برای مصالح خلق و نیز آنکه  
 علی علیه السلام از ایشان بی باب تکلیف کند پس یکی ازین دو خبر لازم می آید  
 حدیثی که در کتب معتبره است که علی علیه السلام بوده با حدیثی که از حضرت  
 در کتابت ایشان در امری که صحبت سلمان می آن بوده و شیخ باقی علی  
 پس اولی است با شیخ از آن امری که کند که ابن ابی الحدید از آن حدیث  
 بلکه شنبه و پیش خود و در این قول دلیل است بر آن که باحوال و حال  
 زیرا که ابن ابی الحدید و غیره از شریعت نام دارد و از شیاع و سایر غیره که

[illegible]

[illegible]

برای عقیده‌ای مذکور اعتباری کنی و عقیده دیگر علی‌حدی و این در فصل علم  
و گفته دیگر از معنی مذکور شش و ستم از جنس که در مذمت این معنی  
استغنی در این معنی است که علم از صفات است و ذکر این  
در آیه شریفه علی‌الرحمن و علی‌الکریم و علی‌العلیم  
و شیخ الشیخ شیخ محمد بن ابی‌الحادی که او را همه کثرت است  
در علوم و دستفاده خلق از شیخ بنده می‌تواند و شیخ ابوالفضل  
که احیای علوم فرغانی کرده در جمیع بلاد و شیخ ابو جعفری و شیخ جمال‌الدین  
و ابی‌الدین که معتقدات او در تمام عالم شریف است و سید  
ابو جعفر که در حدیث و تفسیر و کلام و فقه و لغت و تاریخ و جغرافیا و طب و  
در حدیث و لغت و فقه و کلام و تاریخ و جغرافیا و طب و  
در حدیث و لغت و فقه و کلام و تاریخ و جغرافیا و طب و

[illegible]



بر اهل السب است و سوره بر دهن بد است سی و در دهن بر اهل  
 کشی با علی بر اهل طالب مبارکته و خلافت در میان علیان ندارد  
 و جمعی نیز از علیان سب علی گفتند و گفته شد که جمعی از ایشان در آن  
 نیز فرموده با علی هر یک عربی و ملک سلی بنی ای علی ملک بود  
 و سب و ترمیم پس در محبت این حدیث از شبهه سنی کی خلافت کرد  
 پس کسی که با علی محبت کرده باشد به جمیع است کاف است پس کسی که کاف  
 بخونه حال السلیخ را بد و در دهن برادر داشته پس بر روی گفته که در  
 با علی از آنکه در دهن علی تنها و حاشیت بلکه واجب و برقه ری که  
 از آنجا در حال کرده باشد سب و ناب الی منطقه حق ندارد و بد  
 در سب نیز که با سوره ای علی در سب شایع از عثمان و جمیع علی و عثمان  
 یا نه بر روی گفته بی شخ فرمودند پس سوره و محبت اصحاب کرده باشد

من است که در این جنگ کشته شد و جدا از فصل اول جمع کجای رویت من است  
 اصل من در دست من جلوه افتاد و در حدیثی آمده که با نام من  
 و افتخار من در حق و عظیم در میان من پیدا کند و سبب او در حدیث  
 من و عادت بسیار و او خود چنان که در آن حرب عمار بن ابی  
 له غیر من است و در حدیثی آمده که عمار حده من می باشد و در حدیثی آمده که  
 در آن حرب من را کشته شد و در آن حرب عمار بن ابی له  
 من است من را کشته شد و در آن حرب عمار بن ابی له  
 خبر داده بود و در آن حرب عمار بن ابی له  
 و پیش من کشت که کشته شد و در آن حرب عمار بن ابی له  
 عمار را آورد و در آن حرب عمار بن ابی له  
 من است من را کشته شد و در آن حرب عمار بن ابی له

[illegible]

شیخ محمد باقر و دیگران از وقت محمد بن مولی از جانب حاج میرزا  
فرمودند که با مولانا چه کاری در حق میرزا مولی کشیدند نکبت که او را  
در جمیع سلطانین از خود الحقیقت نمیدادند اجماع علیه السلام از آن  
شیخ فرمودند با مولانا چون شهادت ملکی بر میرزا قتل اجماع علیه السلام  
حقیقت که در ملکی سواد که اجماع علیه السلام را بر میرزا قتل عاک کرد  
وقت می کنی مولی از قصه عاک کردن او اجماع علیه السلام موجب  
تنبیل باین کرد و گفت که این قصه در اهل طایفه و سیرتند  
و کسی در خلافت کرده بر مبنای مولی این قصه را شنیده بود و  
از روی اهل علم و مبارزین شیخ فرمودند که با مولانا سبب خلافت  
نمیدان که او سواد را و اهل انعام خست و او را در آنجا مدتی باز کرد  
غالب شد که با علی علیه السلام مخالفت کرد و موجب خیرین در اسلام

و نهان از خراب کرد و در نزد مدینه را بر سر لیل و نهار  
قتل اجم حسین علیه السلام نیز شد زیرا که اگر عمر بر دست خودی  
نی آورد خلافت بر عثمان قرار می گرفت و عثمان را خلافت علی السلام  
اتفاق می کرد و معاویه صاحب قدرت نمی شد و نیز علیه السلام  
نی رسیده بهشت فل اجم حسین علیه السلام می شد پس سبب حرب علی  
و بدو که اجم حسین علیه السلام عثمان را سبب قتل اجم حسین علیه السلام  
عمر و زیرا که سبب مجری سبب آن مجری باشد مولوی فرمود که  
عثمان و معاویه هم بودند پس چگونه خوانده باشند شیخ فرمود و معاویه  
که اعتراض کردی که اینان خدمت بوده اند و بر دست است  
عمر و معاویه که تا بر علت مدخل بر نرفت است بر عمر و عثمان  
و عمر و عثمان تا بر علت تا از قتل اجم حسین علیه السلام از آن

پس گفتند پس بر کوی بخت ایستاد که در میدان  
 با شمع بر صفت غنای بی حسابش که شیخ فرمودند بر ملا  
 غنای اصلش را که در آن تصنیف احوال ایشان بر نهال معلوم کرد و در وقت  
 نشو و روزنشان بکلی محسوسم کردی بعضی از تصنیف احوال ایشان بر نهال معلوم  
 چه می گوئی در حق این امامی که در زیر خراسان مدفون است یعنی علی بن موسی  
 علیه السلام و الله که تو صبح دهم زیارت او می کنی بگوید که کند آن حضرت  
 عزت و درایت رسول صفت و دوستی او بر صفت اهل اسلام  
 و از اهل ائمه است و حق سبحان او را بگویم علی در هر فصل از هر کتاب که بر او  
 بر گفت چه می گوئی در حق پدرش موسی بن جعفر علیه السلام گفت که بگویم  
 در حق پدر او که من فرمودم که با سواد چه می گوئی در حق فاطمه زهرا  
 سوره می کند که فاطمه زهرا از کدام طایفه است شیخ فرمود که از طایفه آل محمد

ما تاملد الرشید بود که آن حضرت را در حق تعالی چه بزرگوار است  
و در حق تعالی چه بزرگوار است و در حق تعالی چه بزرگوار است  
که اول آن حضرت را فضل داد و وی فرمود که کثیر از خدمت باد که از  
و در آخر او را بر ملاک خدمت و این تر و اکثر اهل علم است و در حقیقت  
نموده اند که غرضی پس بر وی گفته که این مدتی را در مصیبت غرض  
شیخ فرمود که در مصیبت غرضی بنام یا در مصیبت غرضی و در مصیبت  
کنت در مصیبت غرضی شیخ فرمود که در مصیبت غرضی و در مصیبت  
فرمودند و چون الاجار این بود که گفت الحمد لله و علی و عتدال افتاد  
در منزلت پس عیون الاجار بدو در خدمت حضرت امیر موسی علیه السلام  
با عیون الرشید و در مسطور بود و بعضی دیگر از افعال شیخ از قبل  
سوادک و انزاع و در حقیقت آنکه بلاک شد و در حقیقت که این مدتی

نصفی که در اطراف تراکت عالم پراکنده و در  
سراسر گدازان گردیده و در چون بر روی لای اطلاع است  
و جهت تزلزل و اهتزاز نمودن شیخ گفت بهر حال از صفات  
هر باب لاجال تر در کتابی نسبت بدین ناماسبیدین فرمود که شیخ  
نخانی از صفات بعضی از صفاتی شامی است مسی که باب اولیه و در  
که در اینجا خبری از این جهان نبوده پس فرمود که آن کتاب را خلاصه  
چون که شود در اینجا خلاصه و در ذکر صفاتی عباسی که بعضی از این غیر  
در بعضی ایشان براسب و بنموده اند آن سال تمام داشته باشند  
از سراسر شش شده و در این شش که شده و اندازد این چرخ و این  
اطلاع میده فرمود که این شیخ که آب پیش که بر بارشدم از این صفاتی  
و بی عیب و از تمام این در اینان و نیست خدا و در این که



این کتاب حدیثی است مستخرج از کتاب جامع  
 مستخرج بود و فرمود که اول آن کسی که در روز قیامت که پیش  
 از شاه شکر کند رخ اجم و پوشش فرمودند که بگویند این حدیث  
 حدیث مولی که مراد از شاه در این حدیث نیست و شبیه  
 نه در روز بر آید حضرت در با محرمه حرب که در این شیخ فرمود که  
 این حدیث صحیح است زیرا که آن حضرت را پس از شاه شکر بود که  
 او را عیب کرد و در بر آن حضرت در بر آن آن حضرت ظلم کرد و از آن  
 آن کسی که با آن حضرت حرب کرد در بسیار بود و در محرمه فرمود  
 و در کرم که بی یا مولانا در حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 که حدیث حسن است نه موسی علیه السلام آن حدیث احمدی و حسن فرمود  
 در این حدیث که در آن نه موسی علیه السلام آن حدیث احمدی و حسن فرمود

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما لا يحصى من النعمان  
والموتى من الشهداء على الله وسبحان قد فرقه يا حجة والحمد لله  
ممن يولي كنهه كبريت محبت وورد عطايت شيخ خرد وركه  
خرد يا حجة يا خير لا فخره في تواند بود كه تابع اهل البيت اند كه عاقل عباد  
است كه ابي او كه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهرهم  
و به تقاض محبت اهل آيه در شان اهل خانه محسن حسين عليم السلام  
و در دمي كه پير صلي الله عليه وآله را و جاده خود در آورده بود و مي  
كه اللهم بولا اهل بيته فادب عنهم الرجس هر چه خيرا در دوزخ اهل بيته  
امر كرد كه از نشان بري طلب در دعائي فت با طه بنهار و همچنان  
قل تعالوا سمعوا و اطعوا و انما اذنت لكم و انما اذنت لكم و انما اذنت لكم  
صلي الله عليه و آله و سلم و انما اذنت لكم و انما اذنت لكم و انما اذنت لكم  
و انما اذنت لكم و انما اذنت لكم و انما اذنت لكم و انما اذنت لكم و انما اذنت لكم

بگوید از غرض این و دیگر بر من انداخته و از سر و کله من ایستاده  
 من را که می در غمت نهادی و دیگر وایت امین ظل که بدین  
 دارد و نه به سنا و به که گفت بر من انداخته و از سر و کله من  
 است و از من غم و احوال و اما احوال است و غم و احوال  
 فرستاد بر احوال و غم و احوال و غم و احوال  
 شنیدم که فرمودانی خداست ختم القلم من مشم به من  
 کتاب است و اجل محدود و من السماء الى الارض عرقی و اجل غیر  
 نمی بودی و احوال و غم و احوال و غم و احوال  
 که بر من انداخته و از سر و کله من ایستاده  
 که بر من انداخته و از سر و کله من ایستاده  
 که بر من انداخته و از سر و کله من ایستاده

بعضی که در این میان آنچه مذکور شده است اندک بسیار است  
و هم بر فصل و علم و ادوات و در هر شرف اینها شرف است  
در کتاب این طوطی و در کتاب السوال فی مناقب الارسال از ابن  
و کتاب آل فرج و در کتاب شریانی که در کتاب شریانی آورده و در کتاب  
با احمدی و در کتاب این کتاب خصم که مشتمل اند بر ذکر احوال  
محمد و این اعتقاد این همه در این است این است این است  
و در این است که در احوال این اختلاف باشد بعضی بر این  
و بعضی بر این است و بعضی در احوال این است و بعضی در این  
در این است این است این است این است این است این است  
و در این است این است این است این است این است این است  
و در این است این است این است این است این است این است

حق افعال عباد و رضا کفر و نفوق و تکلیف و اطلاق و غیره این است  
و تمیز اینها از رضا و کفر و نفوق و تکلیف و اطلاق و غیره این است  
اینها از اثر است اعلم و افضل حق و شمس و در میان این است  
برضا و نفوق این است زیرا که اینها شمس است و در عقل و در جهل و در  
رضا و نفوق و افساد و فساد و می گویند جمیع افعال قیوم و شر و در فساد و افساد  
در بینگان حق می کند و بینگان مجبور اند و کفر و حبس و بینگان حق  
در بینگان تکلیف و اطلاق می کند و مجبور کفر و حبس و بینگان حق  
بر اینها علم سلام می کند و بر اینها علم سلام می کند و بینگان حق  
بدان سلام می گویند که امید علم نیستند با هیچ است و بصاحب این  
است از او بر او و هر قدر وی باست اینها است و از هر کس که  
است و افضل حق باشند اما در خروج از اینها علم سلام می کند و

می کند و در این وقت رویشان بکشد و اگر او را که است این حکم  
داده می از اید تا مشری که بر او بر یک از اید از کج که معلوم کرده اند  
پس اصل احکام می است از این ملاحظه که در آن که بتدوین است و در اصل  
می کنند و قبول شده و که در این است و در این که در این است و در این  
از این که در این است و که در این است و که در این است و که در این  
از این که در این است و که در این است و که در این است و که در این  
این را از آن کرده اند و از این که در این است و که در این است و که در این  
و خود می کند و در این است و که در این است و که در این است و که در این  
مرا می کند و از این که در این است و که در این است و که در این است و که در این  
قدوسی این خبر را که در این است و که در این است و که در این است و که در این  
تاجیه ای که در این است و که در این است و که در این است و که در این است

و بهت بعد از آن بولی زود و زکریا پنج چندان را چنان کرد و در  
 و زنی که در زرب اهل است و جاده را این زن را  
 زرب زرب خود می کند و زرب زرب غیر دهنی را در کلام  
 زود و در کل زرب بالهیم در می بر کردی آنچه در این است  
 و در زرب آمد و در کل زرب زرب می آب و در هر کس در و در  
 پس پنج زود و زکریا پنج می گویم در این آب از روی حق و حق است  
 نه از روی نصیب خدا و بر و ایاست صریح صریح که زود و در و در  
 این است زرب می که چنان که ذکر شد که هر دو طایفه با هم است این است  
 قابل از بهت این است و معنی این است و طایفه عرب و طایفه  
 که در زرب است از در کات مملکتی کرده و بعد از آن که معنی  
 این است کرده اند و در است را وضع و احوال این است

از این جهت حاصل کرده و همدا را برین معنی برانی واضح  
 کرده است که در جمیع اطراف و اکناف عالم مشهور است و هر کس  
 که این که اسم است شیخ خود را که این است که در منزل اکبر است  
 از اطراف و اکناف عالم بیشتر از این ایم و بیانی در شریعت  
 جمیع شیخ از امامیه اهل سنت و جماعت و غیر ایشان این شب اول  
 حجب است و جمعی از اهل سنت و جماعت اراعی اصم و اعمی و کتب  
 و مراض مرشد بنیاده اند می آورند و در گوشه می نشینند و می گویند  
 که از این اهل سنت و جماعت اعتقاد خاصه کرده و از هر کسی اعتقاد  
 در دل ندید اند و اگر در دنیا بر رب العالمین در محبت از آن  
 مرض خلاص می گردند و آنچه بر جمیع خناس معلوم و مشخص می گردد و آنچه  
 اعتقاد خاصه خود مانی می باشند همان ملا سید ملا نزهت و غیر این می



باطله ایا از برای چیست ضرب از غش و مطلق در نسبت  
 که این دلیل که اظهر الشیء کافی است یا نه مولوی فرمودند که اگر این  
 ظاهر خود بر یکس لازم است که ضرب اینی غشراقت کند لیکن مثل چند مورد  
 پیشتر آن که گفته شد که در کتب مسیحی فرمودند که یا مولانا اگر این  
 بوداری یکشنبه بخاک پس از اهل مصلح باید دم که اینی را مشاهده کرده باشند  
 یا غشراقتان استماع کرده بشنید در این اثنا مودن فارجه گفت یا این  
 جده فارجه و تفرق شد و شیخ فرمودند که بعد از این معلوم نیست که مولوی  
 ترا نیم که از دست کنیم بعد از آن مولوی بخت شیخ رسیده لیکن  
 سبب سخن را یکبار دیگر خلاصت مولوی میرزا محمد ضرب فرمودند  
 از خدای کلام مولوی خان معلوم شد که از ضرب مطلقا عاری شده و در  
 هیچ ضربی اعتقاد ثابت جازم نادرده و فرمودند که اگر ادا دارم

که بر این خط نشاندن حضرت امام حسین علیه السلام و جانشینان  
است اعمی و اصم و انزال و نشاندن بر بنده ظاهر و در از روی انوار  
نیک و زیبای است کرده اینتا زینب انی عشر کتم و بعد از این

سوم نشاندن علی خورشید و عطاء الله

بسم الله

علی الزیاد

۵

راقم کتاب اقل ضل ایضا حضرت و محسن اند و هر چه در این کتاب  
 است منی الوصف من الا کتاب حکایت کار او در این عالم  
 است که در اوله بنا در رسم شده ادا ام از قبله حضرت اجله در  
 من کل خیراته حسب الارضا و فیض نهاده و بهر منافی غرض  
 در او این ملک آرای و صوره قدر روشن این مرتبت  
 شایع است نفس صانع دولت جوهرات انصاف خود را  
 خردان جوهر و زندان نیست پس که برست بلند گشت  
 بر سینه نامور و شکوه از غمت و غیرت لعلت  
 ذای جان مصطفی و الرضی السید ابی طالب و صدقات  
 عدیه و عظیم حسین الیهم الدین را می بگویند اللهم زدایم و دایم  
 بهت برده و هر خطه حق خدا را برادر را در ملک خود در آورده

